



مطالعه کتاب واین

مطالعه و نگارش صد فی

یک نفر انگلیز موسوم به (Vigne) یکصدسال قبل ازین تاریخ بافغانستان آمده و بعد از چند ماه بر میگردد. این شخص مشاهدات خود را یکجا جمع کرده بصورت کتابی بزبان خود مینویسد. این کتاب در قطع ۱۴ در ۲۳ سانتیمتر بوده دارای ۴۷۹ صفحه است. هر صفحه عموماً دارای ۲۲ سطر می باشد طبع کتاب مرغوب حروف واضح، کاغذ خوب و جلد آن مقبول است. در سنه ۱۸۴۰ م در شهر لندن از طرف کمپنی او تا که چاپ شده. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مؤلف کتاب خود را بنام (ویلیام استیل) که چهار سال در کتور و فدرق قریب بود اهدا کرده. کتاب دارای یک مقدمه کوچک و دو آوازده فصل بزرگ است که وسطی هر فصل سی و پنج صفحه را اشغال کرده. در آخر کتاب منضمه نیز علاوه شده که با حروف ریز و صفحه ۳۱ سطر هشت صفحه را در بر گرفته و مشتمل بر سه یاد داشت می باشد که دومی آن مهم است: یکی فتح سومنات و دیگر حرکت اسکندر و سوم راجع بشهر ضحاک است.

کتاب دارای نوزده تصویر مختلف، مانند منظره غزنی، مینار غزنی، بند سلطان روضه سلطان، منظره کابل، منظره اتک، قبر بابر شاه، مسجد سنگی جوار قبر بابر،



وزیر غازی سردار محمد اکبرخان - (متعلق مقاله کتاب واین)

اکبر خان غازی و غیره است. تصویر رنگه اعلیحضرت دوست محمدخان را در اول کتاب جای داده علاوه بر آن يك نقشه دارد که خط حرکت سیاح مذکور از آن معلوم میشود این نقشه را در مقابل فصل اول گذاشته.

آمدیم برنام دور و دراز کتاب که عبارتست از (يك سرگذشت شخصی و مشاهده غزنی، کابل و افغانستان و بود و باش در دبار دوست محمدخان با یاد داشت هاراجع به رنجیت سنگه، خیوه، ویش قدیمی روسها).

اگرچه در بعض جایهای این کتاب یگان - یگان سخنهای پهلوی دارد چنانچه اکثر سیاحین اروپائی همین کار را کرده اند ولی باندازه مالسن (Malleon) مولف تاریخ افغانستان و مولف هرات، غله خانه و باغ آسیای وسطی و غیره هزار پهلویست. بهر حال میتوان آنرا در قطار مآخذی که بتدریج نویسندگان افغانی بخورد قرار داد.

سیاح موصوف اولاً بسیاحت کشمیر و تبت خورد پرداخته بعد در سال ۱۸۳۵ بلودیانه برگشته خیال مسافرت بکابل نموده است. در ۱۲ مارچ ۱۸۳۶ از کبتان وید رفیق خود جدا شده لودیانه را ترک گفته بملتان گذشته و عزم کرده که از میان کوههای سلیمان بهمر اهی کاروان هان لوحانی بکابل بیاید. در لودیانه او و بارون هیکل (همسفرش در کشمیر) توسط کبتان وید بشاه شجاع و شاه زمان شاهان مخلوع معرفی شده ملاقات کرده اند.

در ۱۵ جون به ستوری و یک روز بعد به کر اندرو اصل شده سپس به (سرماعه) و بعد از آن به (دور موندی) می آید. موخر الذکر موضوع است وسیع و فراخ که آنرا (شی گومل) نام نهری سیراب می کند. سیاح مذکور گوید: ازینجا قسمتی از کاروان

بطرف غرب راه قندهار را پیش گرفت. کاروانیان توقع داشتند که در مدت ده روز برسند. شهر بزرگی که از گون نامیده میشود و در آن ماشین خانه آهن کاری دوست محمدخان بود دومنزل بطرف شمال مغرب مواقع شده بود. مردم اینحصه را کرانی (خریطی) (Karati) خوانند.

در ۱۲ جون به سر کوه نام مقامی که کوتل بلند میدان غزنی و در این است منزل کردیم... نسیم گوازائی از سمت شمال میوزید. افغانی که در پهلوی من نفس های تند میکشید فر باد زد «خراسان خراسان» و اشاره بمن کرده و گفت: يك تنفس این هو ابرابر يك لك رویده هندوستانست. و من هم با او متفق شدم.

درینجاسر چشمه رود گومل را که مانند جویچه بود دیده آب خوردم.....

چیز مهم و قابل مشاهده سلسله ناروا (Narawali) بود که بطرف شمال غرب واقع و قلل آن از برف مستور است سمت کابل و غزنه بطرف غرب است قندهار در غرب جنوب و نخت سلیمان و در این بجنوب شرق واقع است و چنان معلوم میشد که بیکروزه منزل میشود به همواری میدان غزنی رسیدن از عقید چندین سلسله های پست کوههای غربی بنظر می آمد. تمامتر در نصف روز در سایه ۸ درجه بود. نقطه غلیان نشان میداد که موضع هشت هزار فوت بلندی دارد.

چون در جوار غزنه رسید چنین میگوید: اکنون و قتیکه بغزنی رسیدم در طرف شرق کوهها تیکه، بالوحانی ها در انتهای این سیاحت از آن عبور کرده بودم هیچ چیزی جز هندوستان نبوده، حرارت طاقت فرسای روز، میدانهای سوزان طوفانهای مخوف شام، جویبارهای گل آلود، ندرت درخت و میوه، نباتات، حیوانات، بومی ها و عادات شان همه هندی بود. در طرف غربی در بلندی هفت هزار فوت خود را کاملاً در يك اقلیم جدا گانه یافتیم. قریه های متعدد،

بنظر من ۲۴ یونده بود . گفتند که دو هزار و چهار صد سپاهی دیگر از قسم سواره ، پیاده نیز موجود است

غزنی بقرار بر ما متر قریب هفت هزار رفت از سطح بحر بلندی دارد . بفاصله نیم میل از دروازه بطرف شمال شهر یکی از مینار های سلطان محمود سر کشیده بود و مینار دیگر بقدر چهار صد گز در همان سمت واقع است . هر دوی این مینار تنها تنها بالای سنگ کاری درشتی تهداب دارند و بهترین نمونه خشت کاری را نمایش میدهند . هر کدام ازین مینارها بقدر یکصد و چهل فوت بلند است ، در حالیکه بسیار حصه آنها و بران شده ؛ مقطع حصه زیرین هر کدام ازین دو مینار باندازه ثلث بلندی آنها و بشکل ستاره ایست که پنجپالم هشت کنج دارد . اما قسمت بالائی مدور است . مینارها میان خالی و بلکان چرخشی (دور دار) که اکثر آخراب شده تاحصه فوقانی رهبری می کنند . زینتات زیبا و خطوط کوفی در هر طرف آنها دیده میشود . فرشته مورخ بخطا رفته که میگوید تمام بادگزارهای غزنی بسیلاب فنا رفته نمیدانم این مینارها بچه مناسب تعمیر گردیده است .

شاید اذان خانه مسجد بزرگی بوده باشد . (؟) فرشته گوید : « سلطان چون بفتح و فیروزی ازین سفر (قنوج) مراجعت نمود فرمود تا در غزنین مسجد جامع بنیادنها داند و اصل عمارت مسجد از سنگ مرمر و رخام ، مربع و مسدس و مثلث و مدور و بر آوردند بطرزیکه بینندگان از متانت و طراحی آن متحیر شدند و بعد از اتمام عمارت بموجب حکم بنوعی آنرا زینت و فروش و قندیل مزین ساختند که ظرفی وقت شناس آن مسجد را (عروس فلک) می گفتند و در جوار آن مسجد مدرسه بنا نهادند و بنفایس کتب و غرایب نسخ موشح گردانیده دهات بسیار بر مسجد و مدرسه

وقف فرمود. چون سلطان محمود را ذوق به بنای مسجد و مدرسه شد امر او اعیان نیز به بنای مسجد و مدارس و باطات و خوانق مبادرت نمودند و در اندک فرصت آن مقدار عمارات عالیه با تمام رسیده که از حیز شمار بیرون گشت روضه سلطان چنانچه دیدم در میان یک قریه واقع شده از یک دروازه کلان و یک دهلیز طرز کوبیک مسقف بداخل باغ افسرده رفته میشود. در بنجادروازه مشهور چوب صندل را کثرت بداخل مقبره می شویم که محمود باشکوه در آن آرام دارد. این دروازه ها را طور بکه مشهور است از سومنات واقع در کجرات آورده بود. سومنات معبدی بود که بقرار گفته فرشته دو پایه صد هزار آدم در موقع خسوف و کسوف بدان جمع میشدند. بت را با آبهای تازه که از کنگامی آوردند (که در بانی است قریب هزار میل دور) هر شب شست و شویی کردند. بوی خوش دروازه ها بنا بر مرور دهور از بین رفته. تزئینات بالای آن از قبیل گلها و غیره خیلی قشنگ کننده کاری شده بود. قبر منشور مثلثی و از سنگ مرمر سفید سیقل شده روی صفا از همین جنس قرار داده شد. شاهدقمان بانی فراوانس را مدلل ساخت. بروی قبر کننده کاری مزین می نمودم. که من آنرا کاپی کردم و نیز بعض حروف کوفی داشت که نتوانستم کاپی بکنم. قند بلها و شالهای کشمیری همیشه هدیه می آید. در میان این هدایا پوست شیری بود که گاهی ندیده بودم. اگر چه دم آنرا خیلی کوناه نموده بودند اما طول آن رو به رفته بدوازه رفت میر سید اصل حیوان را لوحانی ها کشته بودند. . . .

بابر گوید: «غز بی چندان جای خوب نیست. من متعجبم که چطور شاهانی که خراسان و هندوستان هر دو را در دست داشتند چنین موضع را مرکز حکومت انتخاب نموده باشند. در ایام سلطان چهار سده بود که آب جمع می شد. یکی از این

سدها را که از همه نزدیکتر بود سلطان بر رود غزنی تعمیر کرده بود و بطرف شمال غرب شهر افزاده ارتفاع آن چهل - پنجاه گز (۸۰ - ۱۰۰ فوت) و طولش سه صد گز (۶۰۰ فوت) آب در پنجاه مع شده و عندالضرورت برای آبیاری بکار برده میشد. علاء الدین جهانسوز غوری وقتیکه مملکت را فتح کرد بند هارا شکست ، مقبره های خانواده شاه و فامیل سلطان را سوخت ، شهر غزنی را آتش داده بر باد فنا داد و اهالی را قتل نمود . در سالی که من هندستان را فتح کردم (۹۳۲ هـ ۱۵۲۵ م) مبلغی را بدست خواجه کلان بیگ فرستادم که بند ترمیم کرده شود ، و بمقصد رسیدم چونکه بفضل خدای بکار دیگر آباد گردید .

بعد از آن مومی الیه از غزنی حرکت کرده بطرف کابل روانه گردید . بعد از دوازده روز به بند سلطان واصل شد . امپراطور محمود مجرای دربارا تعقیب کرده تا اینکه در انجام آن زیافته است که از دامن وسیع کوهی جریان کرده از بین کله گاه تنگی می گذرد . در مدخل آن دیوار سنگی و بند ضخیمی آباد کرده که دوسدفت طول دارد و بیست پنج فوت از سطح آب بلند است . در مجرای آب هم یکی در بالا و یکی در پایین ساخته که جریان آب را منتظماً نگه میدارند ، از این آب تمام زمین های غربی شهر غزنی سراب می گردد .

چون بکابل میرسد مراجع بشهر چنین توضحات داده است عرض البلد شهر ۳۴ درجه و ۲۳ دقیقه و قریباً با تیری بولی ، شام ، کاندیا ، تونس ، مادیرا ، کارولینای جنوبی ، حصه سر کر جاپان ، جنوب کوریه و دهانه دریای هوانگپو برابر است . طول البلد آن ۶۹ درجه و ۸ دقیقه مانند ، حیدرآباد سند ، چاکوزار چی پلا گو در بحر هند و غیره در جنوب و مانند نوبولسک و نواز مبالا در شمال می باشد .

از روی نقطه غلیان کابل بار ارتفاع تقریباً شش هزار فوت از سطح بحر واقع شده از وسط

جولائی تا اواسط آگست ترمومتر در داخل اطاق از هشتاد درجه تجاوز نمی کند .
 اقلیم خوشگوار و از کشمیر سرد تر است و آسمان تا چندین ماه بی‌بوسته بی ابر می باشد .
 کابل را میتوان گفت که در دامن يك سلسله کوهی واقع شده که از شمال
 غرب تا جنوب شرق افتاده و آنرا بد و حصه کابل و چها رد به تقسیم کرده
 شهر عیناً در زیر این کوه که هزار فوت بلند است کائن بوده و مانند آن از
 جنوب شرق تا جنوب غرب پهن شده . از آنطرف بینی کوه دیگری آمده گذر
 گاهی تشکیل کرده که به حوزه چار دهی داخل میتوان شد این قسمت
 یکصد و پنجاه گر عرش دارد

« بالا حصار کابل را جغتای خان امیر اطور مغول تعمیر کرد . دیوار هاز سنگ ،
 خشت پخته و گل بوده سی و پنج فوت بلند میباشد . منزل لکاه شاه در جوار
 بریت گاه است . شاه باغ نوی تعمیر کرده بود که بیابغ شاه موسم و خانه که
 بهر دو طرف نظر انداز آزادی داشت در آخر آن بساخت . در پهلوی بالا حصار
 خرابه های مسجدیست که مسجد شاه گفته میشود . این چیزها باعث امتیاز
 بوده ورنه در دیگر چیزها از دیگر کاه حصه شهر و چندین تفاوت نمی کرد . من
 و برنس نفوس شهر را بقدر شصت هزار نفر تخمین کردیم که مشتمل اند بر پشتون
 قزلباش ، تاجیک ، و هزاره ها . هندوها خیلی کم اند اما اکثر سرمایه دار میباشند . »
 بعد از چندی از کابل عزم سیاحت بامیان نموده و درین رفتن از طرف یکی
 از بزرگان کمک یافته است . راجع به بامیان نظریات پروفیسور ویلسن را چنین
 بیان می کند :

« اگر بروایات قدیم ایرانی اعتماد کرده شود بامیان گویا نخستگاه لهر اسپ
 شاه حامی زردشت مذهب (Magian) بوده ؛ اما این حکایات تنها ذریعه رومان
 فردوسی بها رسیده بنابراین نمیتوان گفت که تا چه اندازه حقیقت دارد و چقدر

بآن قیمت باید داد . بهر حال شهری درازمنه قدیم در اینجا کائن بوده . بامیان مانند يك وادی که برای عموداً واقع شده در راه هند و باختر در میان دو کوهل کالو (kalu) و آق رباط واقع گشته بود . غالباً چنین بوده . اما این قیاس را توضیحات خط حرکت اسکندر تأیید نمی کند . در حالیکه دلایل بسیار در دست است که راه مذکور بباختر همین بوده . میگویند که اسکندر از اسکندریه قفقاز (Alexanderia ad Caucasum) تا آدراسه (Adrasa) از بالای کوهها در پاترده روز طی کرده ، بدینقرار او باید در سطح مرتفع بلخ در همان موقع رسیده باشد و ازینکه درین حین از کدام شهری گذشته باشد چیزی در دست نیست . پس بامیان در آن وقت وجود نداشت یا اینکه اسکندر آنرا بنا کرد . اما از روی دلایل بگرام نزدیک تر است که اسکندر به قفقاز الکزندریه اد کاو کاسم شود . نه بامیان . پس چنین نتیجه باید بگیریم که درین حین حصه تا آخرین حملات مقدونی ها شهری نبوده غالباً در جای بامیان امروزه شهر بزرگی وقوع داشته مگر باوجود آنهم کوههای مجاور خالی از مردم نبوده و معلوم میشود که در موسم زمستان کوهنشینان در غارها پناه میبردند . چونکه درین حوالی و نیز در همین خط تعداد زیاد غارها مشاهده میشود . مقدونیائی ها در کدام جای سلسله پاراپامیزاد غاری یافتند و قصه برومیئیس (Prometheus) را به آن نسبت داده گفتند که در همین جای او را زنجیر بیچ کردند . پس این دلیل است که چنین غارهای موجود و برای مطلبیکه آماده شده اند مشهود میباشد .

حتی درازمنه ها بعد شهادت نویسنده های چینی در دست است که را جمع بر دم (فان - یان - نا) (Fan-Yan-Na) یعنی بامیان میگویند که در موسم زمستان

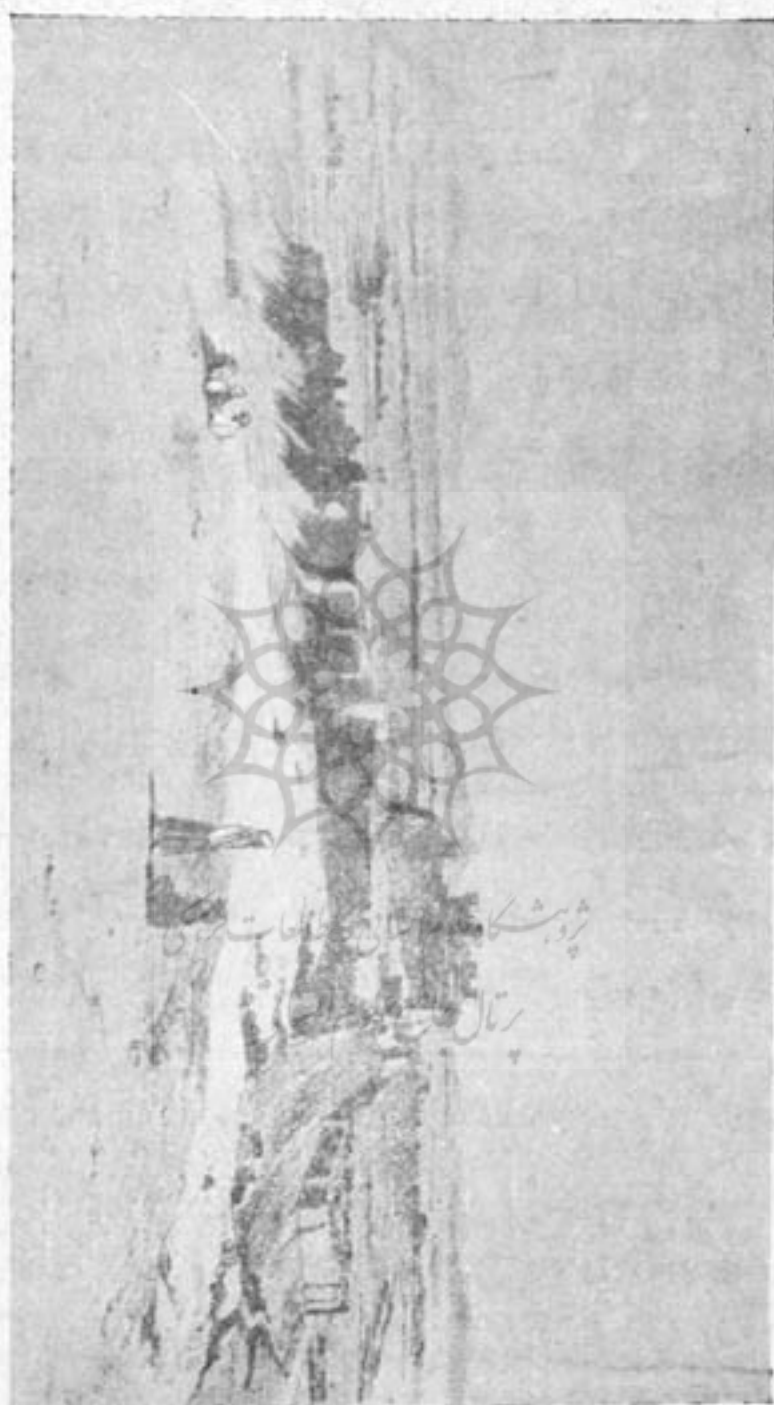
اهالی درغارهای بزرگی که در کوه کنده شده بود میزیستند (۱) این غارها بقدری زیاد و بقدری وسیع بودند که مانند مقبره های زیرزمینی یا چله خانه ها معلوم میشدند و نیز ممکن است چنین استعمال می شده .

راجع به بت های بامیان گفتگوی زیاد بکار نیست واضحاً آنها بودائی بوده در طرز و وضعیتی که ساکیا (Sakya) (۲) در حال توقف نهایش داده میباشد . نام این مقام بت بامیان است و ممکن که محرف بود هو - بامیان (Buddho - Bamian) بوده باشد . نام مخصوص بت خورد (۳) شاه موما (Shah Muma) است و بکمان غالب ترجمه شاک (Shak) یا ساکیا مونی (Sakya Muni) است (۴) . این اتمولوژی صحیح باشد یا نباشد اما درین هیچ شک نیست که بت ها بودائی است . دلالتز یادی موجود است که وجود مجسمه های بودائی را در همچو موضع ثابت می کند . چونکه در اخیر قرن چهارم مسیحی بودائیت مذهب عمومی ممالک کوهستانی شمال هندوستان گردید . یکی از رفقای فاهیان (Fa - khian) سیاح چینی او را درختن گذاشت که هندو کش را عبور کرده به کی پن (ki - Pin) یا کوفین (Sophene) (۵) و غالباً بیامیان رسیده . در شروع

(۱) Mélanges Asiatiques de Remusat دیده شود .

(۲) ساکیا : مردمان جنگجوی بودند که قریب سلسله کوه همالیه و بشمال سلطنت کوسالاتوطن داشتند و ادعای کردند که به قبیله (کاتا ما) تعلق دارند و ازینجاست نام قبیلوی گاتا ما بودا . (نگارنده) «نقل از سیوکی»
(۳) موصوف از بت کلان بامیان که سر سال نامدارد هیچ حرف نزده و آنرا از روی اتمولوژی حل نکرده . (نگارنده)

(۴) - ساکیا مونی بودا . (۵) ص ۲۲ - Foe-youe-ki دیده شود



روزنمای سخن فی یکصدسال قبل (متعلق مقاله کتاب واین)

قرن هفتم شهبزاده (فان - بان - تا) یعنی بامیان بنا برهم مذهبی و بنا بر علایق سیاسی باچین رابطه پیدا کرد (۱)

راجع برسوم مذهبی در بامیان مستر مور کرافت (Mr. Moorcraft) که مدت دو سال در بین بودائی های تبت بسر برده شاهد راسخی است. «او میگوید (جلد ۲ صفحه ۳۹۱) از طرز تعمیر غارها نقاشی ها، و مجسمه ها یقین دارم که بامیان باوجود نام قدیم خود منزل بک لامای (Iama) بزرگ بوده و با لامائز می (Lamaism) (۲) غرب همان مناسبتی داشت که لهاسا (Lhassa) اکنون با شرق دارد.» بعضی اختلافات واضح و عمومی در سبک بودیزمی بعضی سرها و اشکال نقاشی شده دیده میشود که در کوه عقب سر مجسمه ها موجود است که برای کشف این راز از مستر مینسن (Mr. Masson) مدیونیم (۳) از جمله سه عدد سری که کنده کاری شده یکی تاجی دارد که شهبزادگان ساسانی ایران می پوشیدند. و این سر (همچو سر دومی) بک قسم اسباب زینت با بال است که از شاهان هان برآمده است و عیناً مانند عموم مجسمه های نیم تنه و سکه های ساسانی می باشد. و نیز بعضی نوشته ها بالای سر شکل بزرگ است که مستر مینسن ترجمه کرده (۴) و خیال دارد که به الفبای بهلوی

(۱) Melanges Asiatiques دیده شود.

(۲) لامائزم. بیروی از مذهب لاماست که در لهاسه تمرکز دارد. (نگارند *).

(۳) Journal of The Asiatic Society of Bengal vyl 188, 707, pl. xlv p 6.

(۴) Ibid, p. 188 & pl. vi, p241

شابه است. (۱) وسکه که این الفبا روی آن ضرب شده بود از بگرام یافته منسوب به پارتهای میدان (۲) مستر میسن آن کلمه را نانائیا (Nanaia) می خواند در حالیکه مستر پرنسپ (Mr Prinsep) منصفانه رد کرده می گوید این خواندن با شکل مطابقت ندارد چونکه شکل مرد است و (نانائیا) نام ربه النوعی می باشد. و نیز علاماتی را که مستر میسن از روی تشابه الفبای پهلوی خیال کرده اشتباه محض است (حاشیه 188 Ibid) از رش این خطوط هر چه باشد ما با مستر میسن متفقیم که آن نقاشی از عهد ساسانیان است که از (۲۲۰) میلادی تا به چهار قرن بعد دوام کرده. اما می توان گفت که عصر اشکال هم همانست. اقبال سیاسی بامیان مانند باختر و کابل تیره بود. درین وقت احفاد بونانی موجود، سیتیانی (Scythian) و ساسانی در نفوذ و مذهب بودائی و مترائیک (Mithraic) رواج داشت در اوائل عیسویت، بلکه یک یا دو قرن پیشتر بودائیت در بامیان رو با رونق رفت. بنابراین مغارهای که مناسب احوال فقیر مشربان این کیش بود ساخته شد و مجسمه (ساکامونی) را از کوه تراشیدند. و در عصر ما بعد آتش پرستی و آتشکده قايم گرديد؛ تا اینکه این مذاهب را هم در نوبه خود اعراب و قرآن باطل ساخت.

رمال جامع علوم انسانی

« با قید ارد »

(۱) مستر میسن در سال ۱۸۳۵ چند روزی در بامیان بسر برده مدعی است که بالای سربت ۵۳ متری یک نوشته پهلوی دیده و این نوشته با تصاویر رنگه داخلی طاق بت ۳۵ متری مخصوصاً توجه او را جلب کرده و فوراً و اداری شده که بگوید بت های بامیان به بودائیت ربطی ندارد لذا در اثر این ملاحظات دور افتاده من اهمیت اعانه ساسانیان فارس را در تشکیل تصاویر بامیان گوشزد می کند (آثار عتیقه بودائی بامیان دیده شود) (نگارنده)